



## درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۱۹ آذر ۱۳۹۹

موضوع جزئی: مسئله ۲۲- مستثنیات حرمت نظر و لمس - بررسی عبارت تحریر و عروه

مصادف با: ۲۳ ربیع الثانی ۱۴۴۲

سال سوم

جلسه: ۴۹

# «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

در مسأله ۲۲ سخن از مستثنیات حرمت نظر و لمس است؛ عرض کردیم نظر و لمس اجنبیه و اجنبی از سوی شخص غیرمماثل جایز نیست، لکن مواردی استثنا شده از حرمت نظر و لمس. عرض کردیم امام(ره) در مسأله ۲۲ دو مورد را استثنا کرده‌اند؛ مرحوم سید در عروه در مقام ذکر موارد استثنا، شش مورد را استثنا کرده‌اند. یک اشاره‌ای به تفاوت بین این دو سخن هم داشتیم؛ لکن هم درباره عبارت تحریر و هم در مورد عبارت مرحوم سید ملاحظه‌ای وجود دارد که این را قبل از ورود به اصل بحث خوب است که اشاره کنیم.

### بررسی عبارت تحریر

امام(ره) در متن تحریر دو مورد استثنا کرده، مقام معالجه و مقام ضرورت. در جلسه قبل عرض کردیم خوب بود آن موردی که مرحوم سید فرمود مبنی بر مقام معارضة کل ما هو اهم، آن را هم امام ذکر کنند و آن وقت اینها چه بسا مثال برای آن مورد می‌شد. غیر از آن نکته، سؤال این است که آیا مقام معالجه و مقام ضرورت متباینند یا اعم و اخص هستند و اساساً ذکر مقام ضرورت کفایت می‌کند از ذکر مقام معالجه؟ به نظر بدوی ممکن است نسبت بین اینها، نسبت عام و خاص باشد، چه اینکه برخی گفته‌اند<sup>۱</sup> که ذکر مقام ضرورت بعد از مقام معالجه، از باب ذکر عام و خاص است. یعنی نسبت اینها اعم و اخص است و مقام ضرورت اعم از مقام معالجه است. ولی به نظر می‌رسد این چنین نیست؛ چون معالجه تارة ضرورت دارد و اخیری ضرورت ندارد. علاج یک وقت به حدی است که اگر صورت نگیرد موجب هلاکت است، لذا برای حفظ نفس باید علاج صورت بگیرد؛ اما یک وقت علاج به حد ضرورت نمی‌رسد، مثل بسیاری از بیماری‌هایی که برای انسان پیش می‌آید که اگر علاج نشود، برای شخص حرج می‌شود. وقتی صحبت از علاج می‌کنیم، یعنی علاج یک آفت و بیماری. لذا این اموری که دیگر الان باب شده و مثلاً بعضی کارها را برای زیبایی و یک سری امور این چنینی انجام می‌دهند، شاید اینها علاج نباشد. وقتی علاج می‌گوییم، یعنی چاره و راهی برای درمان یک درد و بیماری و مرض؛ کسی که مثلاً چهره‌اش به سمت پیری می‌رود، اینکه بیماری و مرض نیست که بخواهد عمل زیبایی انجام دهد؛ آن عمل زیبایی اصلاً علاج محسوب نمی‌شود. لذا آنها به یک معنا تخصصاً از دایره این استثنا خارج است.

پس علاج و معالجه ممکن است لضرورة باشد و ممکن است لغیر ضرورة؛ ولی اصل علاج بودن آن باید محقق شود که این برای درمان است. بله، اینکه می‌گوییم علاج لغیر ضرورة، چون ممکن است یک وقتی یک بیماری باشد که اگر علاج نشود،

۱. انوار الفقاهه، کتاب النکاح، ج ۱، ص ۱۲۳.

مثلاً حرج پیش بیاورد. حتی ممکن است فرض کنیم یک جایی اگر علاج صورت نگیرد، حرج هم پیش نیاید. یک بیماری‌ای است که یسیر است و بیماری کشنده نیست؛ بیماری‌ای هم نیست که اگر علاج نشود موجب حرج شود، بلکه یک بیماری جزئی است، ممکن است یک بیماری باشد که خوب هم نشود و تا آخر هم با شخص بماند؛ برای علاج صور مختلفی می‌توان تصور کرد. لذا در اینجا می‌خواهیم عرض کنیم که نسبت علاج و ضرورت، نسبت اعم و اخص نیست، ذکر العام بعد الخاص نیست؛ نسبت علاج و مقام المعالجة و مقام الضرورة، عموم و خصوص من وجه است.

سؤال:

استاد: آن را باید از نظر دلیل بررسی کنیم؛ بله، این مقام معالجه که استثنا شده از حرمت نظر و لمس، آیا معالجه در درد و بیماری‌ای که علاجش ضروری نیست و اگر علاج نشود حرجی هم پیش نمی‌آید، اینها را هم در برمی‌گیرد یا نه. یا اینکه در مورد آنها باید صبر کنند تا مماثل پیدا شود. از نظر حکم می‌خواهم عرض کنم؛ بالاخره بحثی است که باید بررسی کنیم این جزء استثنا هست یا نه. فعلاً از جهت موضوعی عرض می‌کنم که مقام ضرورت و مقام معالجه نسبت‌شان عام و خاص نیست که بگوییم امام اول خاص را ذکر کرده و بعد عام را؛ نسبت اینها عموم و خصوص من وجه است.

آن نکته‌ای که در جلسه قبل گفتیم، سر جایش باقی است؛ آن مورد سومی که مرحوم سید ذکر کردند، ذکر آن مناسب بود و اگر آن ذکر می‌شد، چه بسا نیازی به ذکر این دو نبود.

### بررسی عبارت عروه

یک ملاحظه‌ای هم در رابطه با سخن مرحوم سید است. در جلسه قبل عرض کردیم به حسب ظاهر اینکه مقام المعارضة را به عنوان یک مورد استثنا از حرمت نظر و لمس ذکر کرده‌اند، این کأن ما را بی‌نیاز می‌کند از ذکر آن سه مورد دیگر، یعنی مقام معالجه، مقام ضرورت و مقام تحمل شهادت. آن دو مورد بعد، یعنی قواعد من النساء و صبی و صبیبه غیرمیز را هم ایشان ذکر کرده ولی چه بسا اگر آنها اینجا ذکر نمی‌شد بهتر بود و در عداد بعضی از مواردی که نظر به آنها جایز است مثل نظر به نساء اهل ذمه، باید می‌آمد. به‌هرحال اینجا بعد از آن که معارضه را تفسیر کرده‌اند به مزاحمت؛ مثل مرحوم آقای خوئی که می‌گوید اینجا منظور از معارضه، مزاحمت است و اگر مرحوم سید به جای تعبیر معارضه، مزاحمت می‌آورد اولی بود. برای اینکه مزاحمت ما هو اهم بالنسبة به حرمت نظر و لمس در اینجا مقصود است. یعنی تراحم پیش بیاید بین نظر و لمس که حرام است و بین آن چیزی که اهمیت دارد، مثل نجات یک انسان و امثال آن. برخی مثل مرحوم آقای خوئی این مطلب را گفته‌اند و این حرفی درستی است.

بعد از این، آن وقت بحث در این است که حالا این مقام مزاحمة کل ما هو اهم عند الشارع، آیا این با آن دو سه عنوان دیگری که اینجا ذکر شده، اینها نسبت‌شان همان نسبت جامع و مصادیق است؟ اگر این باشد باید بگوییم یک مسامحه‌ای در اینجا صورت گرفته است. یا اینکه این قابل توجیه است؟

### توجیه بعضی از بزرگان

بعضی از بزرگان، سیدنا الاستاد اینجا یک توجیهی برای این عبارت مرحوم سید ذکر کرده است؛ باید ببینیم این توجیه قابل قبول است یا نه. این توجیه در پاسخ به این اشکال است که چرا مرحوم سید چهار عنوان ذکر کرد، یک عنوان می‌آورد کافی بود.

استاد: حرمت نظر و لمس عام و مطلق است. ... پس تخصیص خورده است. حرمة النظر و اللمس عام و مطلق است. یعنی سواء كان في مقام المعالجة یا غیر آن؛ هرگونه لمس و نظر اجنبی جایز نیست. ما الان مواجه شده‌ایم با یک معالجه واجبیه؛ فرض این است که برای حفظ نفس این معالجه واجب است. حالا می‌خواهیم ببینیم آیا بین این دو مزاحمت نیست؟ از یک طرف لزوم حفظ نفس ما را وادار می‌کند که این بیماری را علاج کنیم؛ از یک طرف هم مماثل نیست و حرمت لمس و نظر است. می‌گوید در مقام مزاحمت حفظ النفس، رعایت حکم و جوب حفظ نفس از مراعات حرمت لمس و نظر مهم‌تر است عند الشارع. ... حتی اگر در یک دلیلی استثنا شده باشد، خود این استثنا ارشاد به اهمیت آن است. ... اینجا بحث تعبد محض نیست؛ ادله استثنا را باید بگوییم؛ یکی همان دلیل عقلی است. دیگر عامی است که کل شیء را حلال می‌کند در حال اضطرار، روایاتی داریم با این مضمون که کل شیء اضطر الیه بنی آدم فهو له جائز أو حلال. ... آن وقت ادله خاصه هم برای این استثنا داریم. بالاخره حتی اگر در ادله هم استثنا شده باشد، این استثنا بر چه مبنایی است؟ به حسب قواعد در مقام معالجه هم حرمت دارد نظر و لمس. آنچه که این را رد می‌کند، ذکر مقام الضرورة بعد از آن است. سلمنا آنچه که شما می‌گویید در مقام معالجه درست باشد ولی آیا این توجیه با ذکر مقام الضرورة سازگار است؟ پس باز هم جای اشکال باقی می‌ماند؛ یعنی آن اشکال اصلی را حل نمی‌کند که بالاخره در اینجا مرحوم سید یک تسامحی در عبارتش دیده می‌شود.

به‌رحال توجیهی که آقای زنجانی<sup>۲</sup> در رابطه با عبارت مرحوم سید مطرح کرده‌اند این است که بگوییم مقام معالجه بعنوانه الخاص استثنا شده است؛ چون این اساساً ممکن است در غیر ضرورت باشد و علاج در صورت حرج را هم شامل می‌شود. اصلاً بگوییم مقام معالجه در واقع خودش یک عنوان خاص و مستقلی است و به همین دلیل استثنا شده است. مشکل دیگری که در مورد معالجه وجود دارد این است که اگر بخواهیم مسأله ضرورت را مطرح کنیم، ضرورت از ناحیه بیمار مطرح است؛ از ناحیه طبیب هیچ ضرورتی برای معالجه نیست؛ این یک بُعدی است که ما باید در ادامه آن را بررسی کنیم. مقام الضرورة که مرحوم سید گفته، منظورشان موارد ضرورت عرفی است. مثال‌هایی که ایشان ذکر کرده، مثل نجات دادن غریق و نجات دادن کسی که گرفتار آتش است، اینها نشان می‌دهد که منظور همان ضرورت عرفی است. مورد سوم یعنی مقام معارضه با اهم، که منظور همان مزاحمت است، اشاره به مواردی دارد که ضرورت شرعی دارد، هرچند ضرورت عرفی نداشته باشد. مقام الشهادة هم که ذکر کرده‌اند، این در واقع از قبیل ذکر خاص بعد العام است؛ یعنی از مصادیق ضرورت شرعی است و علت اینکه این مورد را بخصوص ذکر کرده، این است که بالاخره بعضی از فقها آن را به عنوانه الخاص مستثنی از حرمت نظر می‌دانند، هر چند ضرورتی هم در کار نباشد. آنگاه مرحوم سید از باب تمهید مقدمه برای نقد آن سخنان، می‌فرماید مواردی که از نظر شرعی اهم بودن آنها اثبات شود، در آن موارد نگاه به اجنبیه در مقام شهادت جایز است ولی در موارد اثبات زنا و ولادت و رضاع، هیچ ضرورتی ندارد. لذا آنجا را ایشان پذیرفته است.

**بررسی توجیه بعضی از بزرگان**

به نظر می‌رسد این توجیه هم محل اشکال است. ایشان فرمود مقام ضرورت منظور مقام ضرورت عرفی است؛ مثال‌هایی که زده شاهد بر این است که منظور ضرورت عرفی است و مقام معارضه را مقام ضرورت شرعی دانسته‌اند. این یک توجیه و تفسیری است که شاهدی بر آن نیست. اینکه می‌گویند مقام الضرورة، این ضرورت یک معنای عام دارد؛ درست است که از این موارد مثال زده، ولی بعد هم که می‌فرماید مقام معارضة کل ما هو اهم عند الشارع، این هم شامل اهم نه فقط ضرورت شرعی، بلکه کل ما هو اهم عند الشارع. تعبیر «کل ما هو اهم عند الشارع» اختصاص به ضرورت شرعی ندارد. پس اولین مسأله و مشکل این است که این توجیهی است که دلیل و شاهدی بر آن نیست و ظاهر عبارات خود مرحوم سید با آن مساعد نیست. ایشان کأن فرض گرفته آن مواردی که استثنا شده چهار مورد است، در حالی که ما گفتیم مرحوم سید شش مورد را استثنا کرده است؛ یعنی قواعد من النساء را در عداد تحمل شهادت و معارضة ما هو اهم عند الشارع آورده است؛ صبی و صبیبه غیر ممیز را هم در عداد آنها آورده است. ایشان موارد استثنا را شش مورد ذکر کرده، در حالی که این توجیه ایشان فقط در مورد آن چهار مورد است و دو مورد دیگر را اینجا با اینکه ظاهر عبارت مرحوم سید این است که اینها جزء مستثنیات است، ولی این توجیه در مورد آنها بیانی و راه‌حلی ارائه نداده است.

سؤال:

استاد: استثناء قواعد من النساء و صبی و صبیبه از حیث صنوف کسانی است که می‌شود به آنها نگاه کرد. ... گفتیم اینها به طور کلی باید در کنار نساء اهل ذمه و قواعد و بادیه‌نشینان جداگانه ذکر شود؛ اینها را نمی‌شود جزء مستثنیات حرمت نظر و لمس مثل معالجه و اینها آورد. چون واقعاً استثنا از حرمت نظر و لمس در مقام معالجه غیر از استثنا حرمت نظر به یک عده دیگری است. شما مسأله ۳۵ را نگاه کنید؛ در بعضی از این موارد مسأله لمس را هم مطرح کرده است؛ حرمت نظر به تنهایی ذکر شده ولی در بعضی از اینها لمس را هم ذکر کرده است. این در واقع کأن سنخ استثنائش با آن دو سه مورد فرق دارد.

پس این توجیه بدون دلیل و شاهد است که مقام ضرورت را حمل بر ضرورت عرفی کنیم و این را حمل بر ضرورت شرعی کنیم؛ کل ما هو اهم عند الشارع، اهم و مهم در واقع دایره‌اش اوسع از ضرورت است. ما دو عنوان داریم؛ یک عنوان ضرورت و یک عنوان اهم داریم. اینکه این را حمل بر ضرورت شرعی کنیم، آیا در بر دارنده همه ما هو اهم عند الشارع هست؟ ما هو اهم عند الشارع خودش اعم از ضرورت است.

واقع این است که هر چه آدم فکر می‌کند توجیهی که ایشان برای عبارت مرحوم سید ذکر کرده، این بدون تکلف نیست؛ در خود عبارات ایشان شاهدی بر این مسأله وجود ندارد و لذا می‌توان گفت مسامحه‌ای در عبارت ایشان رخ داده است. خود آوردن کلمه معارضه که برخی هم مثل مرحوم آقای خویی ایراد گرفته‌اند که بهتر بود مزاحمت می‌آورد، مانع از این است که این را حمل بر صورت ضرورت شرعی کنیم و اختصاص دهیم به صورت ضرورت شرعی. به‌رحال اینها مجموع نکات و ملاحظاتی است که در این مقام وجود دارد و ما به اعتبار اینها باید بگوییم که این توجیه، توجیه درستی نیست؛ این توجیه با تکلف است و لذا باید بپذیریم که این مسامحه در عبارت ایشان هست.

**حق در توجیه**

بهترین توجیه این است که بگوییم مرحوم سید تبعاً لما ذكره الفقهاء و تبعاً لما ورد في النصوص، این عناوین را استثنا کرده است. بالاخره چون متعارف بوده و مرحوم سید هم این فروع را با استفاده از عبارات فقهای گذشته تدوین کرده، آنچه که در عبارات فقها آمده، ایشان آنها را هم ذکر کرده است. به هر حال عبارت سید خالی از مسامحه نیست؛ عبارت امام(ره) هم همینطور؛ عبارت امام هم در بر گیرنده همه صور استثنا نیست. بالاخره کل ما هو اهم عند الشارع مراعاته، آن را باید به جای این دو می آورد.

## شرح رساله الحقوق

### نتیجه مقدمات پنج گانه

پنج مقدمه ذکر کردیم؛ محصل مطالبی که در این پنج مقدمه گفتیم و نتیجه‌ای که از این مقدمات پنج گانه می‌گیریم این است که ادای حق نفس انسان، ادای حق خود انسانی، جدا از ادای حقوق اعضا و جوارح نیست. اگر انسان می‌خواهد خودش را به نحو کامل تحت بندگی و طاعت خدا قرار دهد، راهش این است که همه قوای حرکتی و ادراکی خود را در این مسیر تنظیم کند. انسان قوایی دارد؛ این قوا هر یک در مرتبه‌ای هستند. چه بگوییم قوای انسانی وجودی جز وجود نفس ندارند، کما ذهب الیه صدر المتألهین، و چه بگوییم قوای نفسانی انسان یک وجودی جدا از وجود نفس انسانی دارند و نفس به عنوان یک جامع، همه این قوا را دربرمی‌گیرد؛ به هر حال اگر این نفس بخواهد به نحو کامل در مسیر طاعت و بندگی خدا قرار بگیرد، باید همه قوای حرکتی و ادراکی انسان در یک جهت و در یک مسیر به خدمت گرفته شوند؛ اعضایی که در این عبارت حضرت به آنها اشاره کرده، لسان، سمع، بصر، ید، رجل، بطن و فرج، اینها اعضایی هستند که حرکتهای انسان به وسیله اینها انجام می‌شود و یا کانال‌های ورود اطلاعات به قلب و ذهن انسان هستند و ابزارهای ادراکی انسان هستند. ابزارهای ادراکی و حرکتی انسان غیر از اینها نیست. ذهن انسان با دیدن و شنیدن پر می‌شود. دانش انسان یا از راه شنیدن است یا از راه خواندن. طرق معمول و متعارف انباشته شدن ذهن انسان از معارف و دانش‌ها و علوم، همین‌ها است. همین‌ها ابزارهای حرکت انسان هم هستند؛ رجل، ید.

پس امام سجاده(ع) در واقع می‌خواهد بفرماید استیفای حق نفس و قرار دادن به آن به طور کامل در مسیر بندگی خداوند، در گرو ادای حقوق این اعضای هفت گانه است. بعد در ادامه یک یک حقوق را بیان می‌کند که حقوق اینها چگونه ادا می‌شود. عبارت این بود: «وَأَمَّا حَقُّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ فَأَنْ تَسْتَوْفِيَهَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ»، باید تمام وجود و نفس تو باید در مسیر بندگی خداوند باشد. استیفاء یعنی به نحو کامل در این مسیر قرار بگیرد. «فَتَوَدَّى إِلَى لِسَانِكَ حَقَّهُ وَ إِلَى سَمْعِكَ حَقَّهُ وَ إِلَى بَصَرِكَ حَقَّهُ وَ إِلَى يَدِكَ حَقَّهَا وَ إِلَى رَجْلِكَ حَقَّهَا وَ إِلَى بَطْنِكَ حَقَّهُ وَ إِلَى فَرْجِكَ حَقَّهُ». یعنی کأن می‌خواهد بفرماید اگر می‌خواهی در این مسیر قرار بگیری، پس باید حق اینها را ادا کنی.

### ادای حق نفس از مسیر ادای حق اعضای هفت گانه

این پرده از یک امر بسیار مهم برمی‌دارد و آن اینکه امکان ندارد بین جزئیات رفتار و حرکات انسان و ادراکات انسان با آن مقصد اصلی و وصول به غایة القصوی خلقت آدمی و سعادت، تفکیک کرد. مشکل اصلی همین است؛ مثلاً یک کسی می‌گوید من مسلمان هستم و دارم بندگی خدا می‌کنم و تسلیم امر خدا هستم. ادعا کند که من بنده خدا هستم و در مسیر بندگی خدا قدم برمی‌دارم، اما چشم او برخلاف این ادعا حرکت کند؛ پایش برخلاف این ادعا حرکت کند. یعنی این حقوقی که امام

سجاد(ع) به آن اشاره کرده‌اند، اگر رعایت شوند ضامن وصول به آن مقصد اعلی است. استیفای حق نفس و خود انسانی در گرو ادای این حقوق است؛ این است که آدمی را تنظیم می‌کند و انسان را در این مسیر قرار می‌دهد. یک کسی می‌گوید من ذکر خدا می‌گویم و نماز می‌خوانم و خودم را بنده خدا می‌دانم؛ اما زبانش به دروغ و تهمت باز شود و بد زبان باشد. این در حقیقت مثل کوسه ریش پهن می‌شود؛ می‌شود یک تلاطم و درگیری درونی که مثل قفل به پای انسان پیچیده می‌شود و مانع حرکت و عروج او می‌شود. اصلاً امکان ندارد که نفس و روح انسان به یک سمت برود و اعضا و جوارح به سمت دیگر؛ اینها در یک مسیر هستند.

پس این به این مسأله اشاره می‌کند که ذره ذره اعمال انسان در ساختن سعادت یا شقاوت انسان تأثیر دارد. این در واقع اشاره به این دارد که زندگی زمینی و زندگی روزمره ما، اینکه صبح از خواب برمی‌خیزیم و بیرون می‌آییم و چشم، زبان، دست و پای ما حرکت دارد، چیزی می‌خوریم، به خواسته‌های مختلف طبیعی خودمان توجه می‌کنیم، اگر حقوقی که آن اعضا دارند در این کارها رعایت شود، انسان را به آن مقصد می‌رساند؛ یعنی صعود انسان از همین پله‌هایی است که هر روز در برابر ما قرار دارند. اگر از این پله‌ها بالا رفتیم، طبیعتاً می‌توانیم در مراحل بعد اینها را طی کنیم؛ اما اگر از این پله‌ها بالا نرفتیم، یا در جا می‌زنیم یا سقوط می‌کنیم.

آنگاه از آنجا که این امر مشکل و سخت است و به راحتی ممکن نیست، حضرت در پایان می‌فرماید: «وَتَسْتَعِينُ بِاللَّهِ عَلَي ذَلِكَ»؛ واقعاً در این امر باید از خدا استعانت و یاری جوید. بالاخره انسان در این دنیا زندگی می‌کند و این اعضا به طور طبیعی و غریزی و به خاطر انس و حشر با عالم ماده، بیشتر توجهش به همین امور است و ممکن است از آن مقصد غفلت شود. کار سختی است که انسان زبان، پا، دست، بطن و فرج را بخواهد به خدمت بگیرد و طوری تنظیم کند و جهت بدهد که روح و نفس او در مسیر بندگی خدا قرار بگیرد.

این جمله چند جلسه به درازا کشید ولی لازم بود که این توضیحات بیان شود و پیوستگی این دو مسأله توضیح داده شود. ان شاء الله در جلسه آینده درباره حق زبان بحث خواهیم کرد

«والحمد لله رب العالمين»